

حق مداری و تکلیف مداری، دو مفهوم فرهنگی هستند.

۴ حق مداری (با حق گرایی اشتباه نشود) و تکلیف مداری بخشی از فرهنگ اند و از سنخ فقه نیستند. جامعه ای که تکلیف مدار است در استیفای حقوق خود، ضعیف و مسامحه کارانه، عمل می کند اما جوامع حق مدار، مدام در پی مطالبه حقوق خود هستند و به تکالیف، در ذیل همین معنا پایبند هستند (در جوامع حق مدار، اخلاق، در معرض خطر قرار می گیرد و در جوامع تکلیف مدار، زمینه ظهور استبداد فراهم می شود و البته از همین روزه، اخلاق هم زیان می بیند)

۴ حال اگر یک جامعه، تکلیف مدار باشد به همه آنچه در کار بیان و ایفا حقوق مدنی و شخصی اوست، کم توجه می شود. فقه، قوانین، قرآن و سنت را تکلیف مدار خوانش می کند. این جامعه جهان را تکلیف مدارانه فهم می کند.

۴ حق مداران، بعکس تکلیف مداران، جهان را حق مدارانه می بینند و پیوسته، چشم شان در پی حقوق شان و استیفای آن است. آنچه را که درباره تکالیف شان می گوید، از مرکز توجه، خارج می کنند و وجوه حق مدارانه پدیده ها را برجسته می کنند. تکالیف را به حوزه فردی و حداقلی فرومی کاهند. مگر اینکه پای مطالبه ی دیگران در میان باشد.

۴ حال سخن و پرسش اینجاست که آیا فقه، با کدام رویکرد سازگارتر و از کدام رویگردان تر است؟ آیا محور فقه، بیان تکالیف مکلف است یا حق و تکلیف او؟

۴ پاسخ این است که فقه ما، به حقوق و تکالیف، هر دو توجه دارد. در متن فقه ما، تکالیف و حقوق شدیداً بهم پیوسته و جدانشدنی هستند. بلکه مسلمانان در برابر خداوند تماماً مکلف اند و حق را برای خود نمی بینند (مگر آنچه خدای بر خود واجب کرده است) اما افراد در برابر یکدیگر، همواره در یک نظام حق و تکلیف متکافئ قرار دارند. بنابراین اگر کسی بگوید فقه ما ذاتاً و تماماً تکلیف مدار است؛ سخن درستی نگفته است.

۴ پس مشکل کجاست؟ چرا جوامع اسلامی، میان حق مداری و تکلیف مداری سرگردانند؟ چرا حق مداری های مدنی را از اسلام الهام نمی گیرند؟ و چرا رویکردهای حق مدارانه و مدنی رنگ و بوی غربی به خود می گیرد؟

۴ مشکل اینجاست که فرهنگ و نگرش مسلمان در مورد حق و تکلیف، متعادل نیست. سوء برداشتها و سوء تقریرها از اسلام، تکلیف مداری را بیشتر از حق مداری در جوامع اسلامی گسترده است. در تاریخ سیاسی مسلمین، نظام خلیفه گری و اطاعت بی چون و چرا از اولی الامر یا پادشاه و خود را محکوم به «رعیت بودن» دیدن و بی سواد و استبدادزدگی، جوامع اسلامی را بیمار کرده است. نتیجه این بیماری ناهوشیاری جمعی مدنی و شهروندی و بین المللی و نتیجتاً ذلت درونی و بیرونی است. در جوامع تکلیف مدار، مردم سالاری هم اسباب غارت می شود.

۴ پیرو این مشکل، مشکل دیگری رخ می نماید و آن اینکه نسیم حق مداری در چنین جوامعی از جانب دین نمی وزد و معمولاً روشنفکر مآب های غرب زده هستند که با عناوین آزادی، دموکراسی، حق شهروندی، شورامداری، گفتگو مداری، حقوق بشر، حقوق زنان و... می خواهند ملل اسلامی را از زنجیر افکار پریشان (اسلام) برهانند! و راه توسعه را بکشایند.

۴ به عنوان نمونه، جامعه افغانستان، برای ورود به عرصه حق‌مداری و دنیای جدید، گاه بشدت سکولار و دنیاگروانه عمل می‌کند. زنان در افغانستان شدیداً پوشیده و زندانی بودند. کتک می‌خوردند و حق و حقوقی نداشتند. امروز گویی جامعه می‌خواهد تقاص گذشته را بگیرد، چنان در این مسیر افراط می‌کند که انسان متحیر می‌شود. در مصر و سایر کشورهای عربی نیز این امواج سر برآورده است.

۴ ایران، اما شاهد اتفاق مبارک و نیکویی است. معارف و فقه اسلامی، حق و تکلیف را بخوبی ملاحظه کرده‌اند. اگر چه پیوسته باید آن را مرمت و تصفیه و روزآمد کرد. روحیه حق‌مداری فرهنگی و توجه به حقوق انسانی در ایران به گونه‌ای در حال رشد است. اگر چه هنوز به بلوغ و پختگی نرسیده است. مردمی که حق‌مدار نباشند، حتماً حق خود را ضایع می‌کنند و دست ناکثان را برای ربودن حقوق‌شان باز می‌گذارند.

۴ وظیفه نخبگان دینی چیست؟

۴ نخبگان دینی در برخی کنش‌ها خوب عمل کرده‌اند. مثلاً مردم را به شرکت فعال در انتخابات دعوت می‌کنند و تلاش می‌کنند که مردم در کنار توجه به تکالیف، حقوق خود را هم مطالبه کنند. مسئله ظلم‌ستیزی نیز در فرهنگ ما نهادینه شده است.

۴ اما در برخی موارد هم شاهد قصور و تقصیریم. مثلاً اینک زنان زیادی در جامعه با ساعت کاری زیاد، حق‌الزحمه بسیار کمی می‌گیرند، کودکان کار، فقرا و نادرهای حاشیه‌نشین و کسانی که صدایشان به جایی نمی‌رسد، مورد توجه کافی خطباء و نخبگان خیراندیش نیستند. گیر و گرفت‌های کم یا زیاد در آزادی بیان، یا ضعف در فرهنگ حق‌مداری و مکلف کردن دولتمردان به شفاف‌سازی از جمله بخش‌های کمتر کار شده است.

حمید رجایی

پاییز 96